بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 3 بهمن 1396.

و بعولتهنّ احقّ بردهنّ صحبت می کردیم یک احتمالاتی در آیه مطرح کردیم که مرجع ضمیر بعولتهنّ قطعه بعولتهنّ مربوط به حاملات باشد و اینها. مطلب را در مورد این احتمال باید دنبال می کردیم یکی این که این احتمالی که ما مطرح می کردیم شاهدی در روایات بر نفیش هم داریم؟ اگر روایتی پیدا کردیم که برای مطلق مطلّقات جواز رجوعش به این آیه تمسک کرده باشد خب این احتمال نفی می شود. این یک نکته و نکته دوم این که آیا مفسرین این را چطوری معنا کرده اند آیا همه مفسّرین بر خلاف این معنایی که ما کردیم معنا نکرده اند اگر همه مفسّرین جور دیگر معنا کرده باشند خودش می تواند قرینه باشد بر این که متفاهم عرفی از این عبارت این احتمالی که ما می دهیم نباشد. آن مطلب اول را من یک مقداری که گشتم پیدا نکردم یکروایتی که منافات داشته باشد با عرض ما. فقط همان عبارت عیاشی بود که موافق مطلب ما بود. یعنی در واقع اصلا روایت عیّاشی در ذهنمان هم خطور کرده بود. این یک نکته اما نکته دوم در کلمات مفسّرین در مورد کلمات مفسّرین این نکته را عرض کنم که ما در واقع دو احتمال و دو نکته در ادعای ما هست که اینها مستقل از هم هستند و به هم به یک معنا ربطی ندارند. یکی این که ما قطعه و بعولتهنّ احقّ بردهنّ مربوط به حاملات باشد. این یکی و بابش هم باب حالیه باشد. بابش باب حالیه باشد.

مستقل از هم هستند ممکن است ما قائل شویم به حاملات بر می گردد ولی بابش را حالیه نگیریم. حالا بعد هم عرض می کنیم بین این دو احتمال در نحوه برداشت از آیه هم فرق است. هر دو در این که یعنی آن که بیشتر ما تکیه مان بود روی این نکته است که بگوییم این احتمال وجود دارد که این بعولتهنّ احقّ بردهنّ مربوط به حاملات باشد. اما اینکه بابش عطف هست یا عاطف است یا حالیه است یک نکته دیگر است که خیلی روی آن هم اصرار نداریم. در مورد حالیه بودن کسی ندیدم یک عبارت حالیه بودن را مطرح کرده باشد یا عبارت هایش یک همچین برداشتی شود. روایت ابی بصیر هم روی این نکته چیز روایت چیز ندارد ظاهرش حالیه نیست. اما در مورد این که این قطعه مربوط به حاملات باشد علاوه بر روایت ابی بصیر یک نقلی از ابن عباس هم دیدم آن هم از آن همین مطلب استفاده می شود در تفسیر طبری در ذیل آیه می گوید عن ابن عباس قوله و بعولتهنّ احقّ بردهنّ فی ذلک ان ارادوا اصلاحا یقول اذا طلّق الرجل امراته تطلیقه او ثنتین و هی حامل فهو احقّ برجتها ما لم تزع. این را مربوط به حامل گرفته است. این البته در کلمات مفسّرین یک تفسیرهای دیگری در مورد آیه شده است آن تفسیرها هم مؤیّد این نکته است که این که عرض کنم این که این آیه شریفه این قطعه آیه مربوط به مطلق مطلّقات باشد خیلی واضح نیست. در آن تفسیرها هم که تفسیرها هم با تفسیر ما فرق دارد ولی به هر حال آنها هم در یک تفسیر خاصی می کند مثلا ملاحه فرمایید در یک عبارتی تفسیر خاصی می کنند. مثلا ملاحظه فرمایید در یک عبارتی از سدّی نقل شده است می گوید که

این هم تفسیر طبری است و بعولتهنّ احقّ بردهنّ فی ذلک یقول احقّ برجعتها صاغرهً عقوبهً لما کتمت زوجها من الحمل.

گویا این طوری آیه را معنا می کند می گوید که اگر زنی حمل خودش را پنهان کند حتی بعد از حمل هم به اصطلاح وضح حمل که کرد مشخص شد که این بچه داشته است و به شوهرش نگفته است. بعد از وضع حمل هم به خاطر این که این حملش را پیدا کرده است عقوبهً اجازه داده شده است که شوهر برگردد. بنابراین باز هم مربوط به حامله و این جور چیزها گرفته شده است که مورد خاصی است. حامله ای که کتمان هم کرده است. بنابراین

سؤال:

پاسخ: نه نه با همان عقد برگردد. نمی خواهم بگویم درست است یا غلط است کأنه عده اش ادامه پیدا می کند. بعد از وضع حمل هم شبیه کسی که مثلا وفات هست موقعی که خبر وفات برسد تازه باید عدّه نگه دارد. شبیه همان کأنه وقتی خبر حامله بودن به شوهر برسد کأنه تازه عده اش شروع می شود حالا چطوری اینها معنا می کنند چقدر حق رجوع دارد چقدر ندارد انها را نمی خواهم چیز کنم. غرضم این است که انقدر واضح نیست مطلب که مربوط به کل مطلقات باشد. یک همچین عبارتی هم از سدّی نقل شده است

یک مطلب دیگر هم از قتاده نقل شده است من این را عبارتش را می خوانم یک مقداری متوجه خیلی نشدم می گوید که

عن قتاده فی قوله و بعولتهنّ احقّ بردهنّ فی ذلک قال کانت المرأه تکتم حملها حتّی تجعله لرجلٍ آخر فنهاهنّ الله عن ذلک. و قال و بعولتهنّ احقّ بردهنّ فی ذلک. ظاهر این این است که می خواهد بگوید که در مورد حاملات است. می گوید شوهر هایتان احق هستند چرا شما کتمان می کنید و امثال اینها. بعد البته یک ذیلی دارد می گوید

قال قتاده احقّ برجعتهنّ فی العده

آن نفهمیدم این فی العده می خواهد بگوید که این ذیل کلی است زن های حامله را هم شامل می شود فی العده یعنی مطلق عده. چه عده ای که به نحو ثلاثه قروء باشد چه عده ای که به نحو ثلاثه اشهر باشد چه عده ای که به مقدار حمل باشد این را می خواهد بگوید که در بعضی از کلمات مفسرین آمده است که خود این آیه ذیل فی ذلک مرجع ضمیرش مطلق عده است نه عده ای که حتما ثلاثه قروء باشد. مطلق عده حالا هر جور عده باشد مراد آن است این است یا فی العده می خواهد نفی قول سدّی را بکند. می گوید خداوند زنها را هم نهی کرده است معنای این نهی این نیست که از عده خارج شد دوباره به خاطر این گناهی که کرده است مثلا هنوز عده اش باقی باشد و احق به رجوع باشد و امثال اینها. یعنی آن هم می خواهد به همین زنان حامل بزند. ولی می گوید زنان حامل مادام کونه فی العدّه احقّ هستند. از عدّه که خارج شدند دیگر احقیتشان از بین می رود. علی أی تقدیر غرض من از آورد این عبارت ها این بود که مطلب جزو مسلمات نیست که بگوییم همه مفسرین اصلا واضح بوده است مطلب که بعولتهنّ احقّ بردهنّ به لا یحلّ ان یکتمن ارتباط ندارد. از این عبارت ها استفاده می شود که اینها را جزو فروع لا یحلّ ان یکتمن گرفته اند. ولو به یک نحو هایی که ما ممکن است آن نحو ها را نپذیریم ولی این که حتما مربوط به مطلق مطلّقات باشد و جزو مکمل ها و متمم های آیه لا یحلّ ان یکتمن نباشد آن خیلی واضح نیست بنابراین احتمال جا دارد.

سؤال:

پاسخ: نه نه این احتمالا یک بحثی را حاج آقا در ذیل آیه شریفه

لم یکن اهله هذه المسجد الحرام

من نبودم حج حاج آقا اخوی حاج آقا محمد نقل می کرد می فرمودند که یک بحث مفصل تفسیری دارد که ذلک مشارٌ الیه اش چیست. گفته اند که حاج آقا تمام ذلک هی قرآن را از اول تا آخر یک ماه بحث کردند در ذیل این آیه در مورد یکی از بحث هایشان همین بحث ذلک بود که ذلک آیه قرآن به معنای اشاره به دور خیلی وقت ها اشاره به نزدیک است و اشاره به دور که ما می گوییم

سؤال:

پاسخ: بدون قرینه . ذلک به آن معنا نیست که آن چیزی که دور ذکر شده است. نه ذلک یعنی در آن حادثه ای که این آیه به او ناظر است. آن به معنای ابعد مذکوری نیست. آن حادثه ای که ما در مورد او داریم سخن می گوییم. عیب ندارد ولی بحث سر این است که اگر این ذلک یعنی ابعد مذکوری مراد نیست. خب این یک توضیحی هم اینجا من بدهم من عرض کردم که ما ممکن است این واو را عاطفه بگیریم ممکن است واو را حالیه بگیریم در هر دو حال این احتمال وجود دارد که قطعه و بعولتهنّ احقّ بردهنّ مربوط به حاملات باشد. بین این ها فرق است. اگر ما گفتیم که واو، واو عاطفه است آن وقت این سؤال مطرح می شود چون واو عاطفه باشد و بعولتهنّ حتی در مورد حاملات هم در همه حاملات احق نیستند. آن حامله ای که طلاق سوم داده می شود دیگر شوهر احقّ نیست. عبارتی که از ابن عباس خواندیم قید کرده بود اذا طلق الرجل امرأته تطلیقه أو ثنتین. این قید را کرده بود تا طلاق سوم را خارج کند. ولی اگر به نحو حال باشد آن می گوید که در زمانی که در حالی که شوهرانشان احق هستند زن حق کتمان حملش ندارد. اما حالا چه زمانی احقّ هستند و چه زمانی نیستند به او ربطی ندارد. این را توجه فرمایید یک موقعی وقتی واو عاطفه باشد یک جمله خبریّه کامل است. نسبت تامّه دارد. وقتی نسبت تامّه دارد وقتی ما بدانیم این نسبت در بعضی از موارد نیست خب یک نوع تضییقی در این جمله باید واقع می خواهد بگوید حالا نحوه تضییقش همان بحث هایی که قبلا در موردش مطرح بود که نحوه مجاز در حذف است مجاز در کلمه است نمی دانم عرض کنم خدمت شما که تصرف در مراد جدی است و آن بحث هایی که قبلا شد. اما اگر جمله حالیه باشد در حال لازم نیست چون نسبت که در آن نخوابیده است که این که این حالت در بعضی از موارد ذوا الحال هست خب طبیعی است حالا خیلی وقت ها این طوری است مثلا یک مثال بزنم می گویند مثلا اگر بگویند که لا تهن السادات و احترمهم و هم عدول. این و هم عدول را یک موقع واوش را واو عطف می گیریم. اگر واو عطف بگیریم هم یعنی سادات. می گوید سادات عادل هستند خب سادات عادل هستند خب می دانیم که بعضی از سادات فاسق هستند. این علم خارجی به فسق بعضی از سادات باعث می شد که در این جمله باید یک نوع تضیّقی قائل شویم حالا به چه نحو باید دنبال این باشیم که به چه نحو باشد و اینها آن وقت بحث می شود که آیا این تضیّق ذیل به صدر هم سرایت می کند یا خیر آن بحث تعقیب العام بضمیرٍ یرجع الی بعض افراده دیگر اینجا جای پایش می آید. اما اگر گفتیم که حالا با آن توضیحاتی که در مورد مجاز در حذف و فلان و اینها قبلا گذشت ولی اصل این که زمینه توهم این که داخل در آن بحث تعقیب العام بضمیر یرجع الی بعض افراده هست این ممکن است توهمش شود. ولی اگر جمله حالیّه باشد معنایش این می شود جمله حالیّه به منزله یک قیدی است بر آن جمله. کأنه می خواهد بگوید که لا تهن السادات و اکرم السادات العدول. حالا ذیل سادات عدول هست صدر که دیگر هیچ ربطی ندارد آن ذیل یک قیدی خورده است قید که نباید به صدر وارد شود. قید حال به منزله قید مصرّحی است که به ذیل خورده است. قید مصرّح به ذیل که به صدر ربطی ندارد اصلا توهم این هم نمی شود که داخل در آن تقعیب العام بضمیر یرجع الی بعض افراده باشد

سؤال:

پاسخ: سادات که به عنوان کلی است نه همه سادات. اگر همه هم باشد آن همه این قید آن مدخول همه است. قید مدخولش است. قید حالت کلی است جنس کلی است. جنس کلی این جنس وقتی این حالات پیدا می کند ممکن است بعضی از افراد از تحت آن خارج شوند. این بحث

اما برسیم به بحث احقّ. در مورد بعولتهنّ احقّ بردهنّ این که چطور اینجا احق به کار رفته است. این اشکالی است که از خیلی قدیم مطرح بوده است در کتب تفسیری. راحت ترین جوابی که دا ده شده است این که گفته اند احق قابل تفسیر نیست آن کسی که در ایام عده حق دارد فقط شوهر هست دیگر کسی آنجا حق ندارد آنجا افعل تفصیل به کار برده است. بنابراین افعل تفصیل به معنای افعل تفصیلی خودش نیست به معنای گاهی اوقات اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض را هم در این موارد می آورند می گویند اولویت تعیینیه یک همچین چیزی را هم در آن بحث هم گفته اند. این راه حل ساده در صورتی است که انسان از راه حل های دیگر در بماند امثال اینها به این تکلّف این که خداوند متعال خواسته اند ساده بگویند که به اصطلاح بعوله حق دارند دیگران حق ندارند این که با تعبیر احقّ تعبیر کرده اند این تکلّف در طول این است که همه جواب های دیگر را ما نتوانیم بدهیم بعد هم باید این را توضیح داد که چطور چه لزومی داشته است که به جای فاعل وجه افعل تفصیل را به کار برده است تجوّز حسن می خواهد. این که افعل تفصیل را به کار ببریم از آن اراده اسم فاعل کنیم نیاز به توضیح و اینها هست این است که دیگر در این تقریب به این چیزها پرداخته نشده است. اصل تقریب آورده شده است اصلش یک مطلب متکلّفانه ای است و حالا منهای این که اصلش متکلّفانه است توضیح هم داده نشده است از جهت ادبی از جهت بلاغی چطوری حسن دارد که ببینید ما مثلا فرض کنید که به رجل شجاع لفظ شیر را اطلاق می کنیم به اعتبار رجل شجاع به خاطر این که ادعا کردیم عنایت در موردش وجود دارد آن یک نوع ادعا و عنایت کلام را حسن می کند و زیبا می کند. ولی احق را همین جوری به معنای حقیر به کار بردیم چه نکته ای داریم؟ یک واژه را به معنای واژه دیگر به کار بردن بدون هیچگونه واژه بلاغی. به هر حال اگر واژه بلاغی دارد باید نکته بلاغی اش توضیح د اده شود که احیانا در بعضی از کلمات اشارات اجمالی ای برای حل این مشکل وجود دارد که حالا من نمی خواهم وارد آن کلمات شوم. نکته دیگری که اینجا هستند یک چیزی این جا هست من یادم رفت این را بگویم یادم بیاندازید من یک مطلبی از حاشیه شهاب نقل می کردم من اشتباه نقل کردم این را یادم بیاندازید که ذکر کنم.

خب عرض کنم خدمت شما احق برای چه به کار رفته است نکته اش چیست؟ عبارت های مختلفی در این مورد هست مطالب مختلفی من با مطلبی که مرحوم علامه طباطبایی فرموده اند بحث را شروع می کنم. عبارتش را یادداشت کردم خیلی عبارتش مندمج هست. این که ایشان چه می خواهند بگویند خیلی روشن نیست من حالا یک احتمالی می دهم ظاهرا مرادشان همین است که من عرض می کنم این است که به نظر من رسید که ایشان این را می خواهند بگویند بعد دیدم این معنایی که ایشان می خواهند بگویند در لا به لای کلمات مفسّرین هم هست احتمال مرحوم آقای طباطبایی هم از همان مطالبی که در لا به لای کلمات مفسّرین هست الهام گرفته اند و این بیان را دارند حالا عبارتشان را می خوانم بعد توضیح می دهم. ایشان تعبیر می کنند

و لفظ أحق اسم تفضيل حقه أن يتحقق معناه دائما مع مفضل عليه كأن يكون للزوج الأول حق في المطلقة و لسائر الخطاب حق و الزوج الأول أحق بها لسبق الزوجية غير أن الرد المذكور لا يتحقق معناه الا مع الزوج الأول

منهنا یظهر ان فی الآیه تقدیرا لطیفا بحسب المعنا و المعنا بعولتهنّ احق بهنّ من غیرهم و یحسب ذلک بالرّد و الرجوع فی ایام العدّه. این عبارت مرحوم علامه طباطبایی است. ایشان چه می خواهند بگویند این که عرض داشته باشیم که چه می خواهند بگویند خیلی روشن نیست. ولی من حدس می زنم که ایشان این را می خواهند بفرمایند که ظاهر بدوی بردهنّ این است که متعلق به احق است. یعنی نسبت به ردع شوهر حق دارد شوهر اول دیگران حق ندارند. حالا من یک نکته ای را قبل از این عرض کنم که در واقع یک بحث ما این است که در این بحث احق که می کنیم مفضّل علیه را هم باید تعیین کنیم. کی را با کی دارد مقایسه می کند. در کلام مرحوم آقای طباطبایی مفضّلٌ علیه را سایر خاستگارها قرار داده است. زوج اول مفضل و خاستگارهای دیگر مفضل علیه. خب یک جور دیگر این است که ما مفضل علیه را خود زن قرار دهیم. خیلی در آن نکته اصلی ای که آقای طباطبایی رحمه الله علیه به آن اشاره دارند دخالت ندارد من حالا اول تقریب ایشان را ذکر می کنم اگر ما مفضّل علیه را هم زن بدانیم شبیه همین تقریب را می شود در آن پیاده کرد. این خیلی دخالت نبض استدلال ایشان نیست که اگر ما احیانا از جایی به قرینه ای مفضّل علیه را گفتیم حتما مراد زن هست کلام آقای طباطبایی خراب می شود نه کلام آقای طباطبایی بنا بر این که مفضّل علیه زن ها و همسران هم باشد قابل تفسیر است. توضیح و ذلک این که ببینید ظاهر بعولتهنّ احقّ بردهنّ این است که بردهنّ متعلّق به آن حقّه است. یعنی نسبت به ردشان ذی حق هستند. متعلّق حق است یعنی شوهر اول حق ردع دارد. خب اشکال علامه طباطبایی این است که اگر معنا این باشد باید هم شوهر حق ردع داشته باشد هم خاستگارهای دیگر حق ردع داشته باشند. خاستگارها ربطی به ردع ندارند اینها چه کاره هستند که شما اینها را با هم

ایشان در واقع روی همین جهت بردهنّ را از متعلق احق بودن خارج می کنند می گویند بردهنّ «ب» اش متعلق به کل احقّ است نه متعلّق به آن ماده حقّه ای که در احقهنّ باشد. یعنی این ایشان می گوید که به وسیله رد کردن شوهر شوهر احقّیّت پیدا کرده است. یعنی چه؟ متعلّق احق متعلّق حق خود زن است. می گوید نسبت به این زن هم شوهر اولش حق دارد هم سایر خطاب حق دارند. سایر خطاب چطوری حق دارند صبر کنند عده تمام شود عده که تمام شد خاستگاری کنند خب این احق بودنش به این نحو است. ولی شوهر اول به چه نحو حق دارد که همین الآن اراده کرد اراده اش را به فعلیت برساند. پس بنابراین شوهر اول احق هست چون همین حق ها می تواند حق خودش را اعمال کند. البته یک نکته دیگری هم در اینجا هست که بعدا در موردش توضیح می دهم.

بنابراین ایشان این جوری معنا می کند کأنه ایه می گوید که اینجا یک مقدری دارد. بعولتهنّ احقّ بهنّ بردهنّ. یک کلمه بهنّ اینجا مقدّر است. بعولتهنّ احقّ بهنّ بردهنّ.

سؤال:

پاسخ: حالا ملکی من الخطاب یا منهنّ آن عرض کردم آن که در استدلال آن خیلی در استدلال دخالت ندارد که مفضّلٌ علیه را زن ها بگیریم یا مفضّل علیه را خطاب دیگر و خاستگارهای دیگر بگیریم. چون بالأخره اگر زن هم بخواهد ازدواج کند باید صبر کند عده اش تمام شود بعد ازدواج کند. خاستگارهای دیگر هم بخواهند ازدواج کنند باید صبر کنندکه عده اش تمام شود. بعد خاستگاری کنند. بنابراین عمده مسئله این است که احقّیّت نسبت به خود زن به وسیله ردهنّ حاصل می شود.

سؤال:

پاسخ: در ظرف عده حقش این است که صبر کنند عده تمام شود. همین مقدار حق این هم خودش حق هست. این می تواند به این نحو این جمله شرطیه از همین الآن صادق هست که ان انقض العدّه یمکن که اینها

سؤال:

پاسخ: خیلی بحث داریم حالا بگذارید هر بحث را سر جای خودش بحث کنیم اگر حالا بعضی از نکاتی که می فرمایید ما به صورت چپن در قیچی مطرح نکردیم شما بعدا به صورت صحیح بیان فرمایید

و منهنا ان یظهر انّ فی الآیه تقدیرا حالا من بر می گردم عبارت را می خوانم ایشان می گوید که و لفظ الاحقّ اسم تفصیل حق و الیتحقق معناه دائما و مفضّل علیه کأن یکون للزوج الاوّل حقٌّ للمطلّقه و لسائر الخطاب حقٌّ من این عبارت را اگر کسی از دوستان داشته باشند ببینید عبارت چیست حقٌّ فیها دارد یا ندارد

ندارد حق خالی است

و لسائر الخطاب حقٌ و الزوج الاول احقّ بها لسبق الزوجیه. بنابراین نسبت به زن هر دو اش را ما می توانیم احقیّت را تصویر کنیم آن مانعی ندارد. غیر ان الرد المذکور لا یتحقق معناه الا مع زوج الاول. بحث رجعت را که در نظر بگیرید رجعت متعلّق حقّ زوج اول است. متعلّق حق خطّاب و متعلّق حالا حقّ خود زن رجعت نیست. یعنی آنها نمی توانند رجعت را اعمال کنند نمی توانند خاستگارها رجعت را اعمال کنند و آن زن هم نمی تواند رجعت را اعمال کند. و منهنا یظهر انّ فی الآیه تقدیرا لطیفا آن تقدیر بهنّ بحسب المعنا و المعنا و بعولتهنّ احقّ بهنّ من غیرهم. حالا آن من غیرهم خیلی مهم نیست چون کلمه احقّ یک مفضّل علیه را می طلبد آن مهم این کلمه بهنّ است که ایشان تکیه می کند و یحصل ذلک بالرد و الرجوع فی ایام العده. متعلّق احقّ نیست. نحوه اعمال احق است یعنی این که عرض کنم شوهر احقّ هست به خاطر این است که کأنّه ردع می کند. بعد عبارت بعدی دارد که حالا من عبارت بعدی اش را آن را هم بخوانم یک توضیح مختصری در عبارت بعدی هم بدهم بد نیست

و هذه الاحقّیّه انما تتحقّ فی الرجعیّات دون الباعنات التی لا رجوع فیها و هذه هی القرینه علی انّ الحکم مخصوصٌ بالرجعیات لا انّ ضمیر بعولتهنّ راجعٌ الی بعض المطلقات بنحو

ایشان می گوید که این نکته منشأ قرینه بر اختصاص حکم می شود. نه این که ضمیر

هیچ توضیحی نداده است در این ذیل که حالا که قرینه برای اختصاص حکم هست نحوه ادبی تأثیر قرینه در جمله به چه شکلی است. به نحوی است که ضمیر را مرجعش را تغییر دهد و استخدام در آن باشد نیست. ولی به چه نحو است هیچ توضیح نداده است اگر بخواهیم یک توضیح فنی برایش درست کنیم همان بحث تقدیر و مجاز در حذف و آنها که اضافه می کردیم باید اضافه کنیم تا این کلام ذیل ایشان به صورت کلام فنّی و مطابق با قواعد ادبیّات در بیاید.

سؤال:

پاسخ: حالا صبر کنید حالا من در مورد اینها صحبت می کنم. این بیان ایشان. این بیان ایشان از چند جهت خلاف ظاهر است. یک جهت این است که اولا بردهنّ را در تمام تفاسیر و اینها متعلّق به احق گرفته اند هیچ کسی این ططوری که ایشان معنا می کند نگرفته است مگر یک اشارات خیلی غیر مفهمی در لا به لای بعضی از عبائر که بعد این اشارات را می خوانم. اشارات ما می گویند مثلا هو احقّ برجعتها که پیداست که ناظر به این روایت است. احقّ برجعتها امثال اینها خیلی مفصل است که تعبیراتی که در روایات هست پیداست که ناظر این بردهنّ متعلق به احقّ هست. اصلا این جوری که

این دو نکته که در روایات هم ظاهرش خلاف این است تو نکته سوم این که محصّل فرمایش ایشان این است که کلمه دیگری را هم اینجا ایشان می خواهند تقدیر بگیرند اگر بخواهیم خوب دقت کنیم آن این است که و بعولتهنّ احقّ بهنّ بجواز رجوعهنّ. می گوید که چون شوهران اجازه رجوع دارند این احقّیّت در حقّ اینها حاصل می شود. احقّیّت متوقف بر رجوع خارجی نیست. نفس تشریع و حق رجوع داشتن این باعث احقیت شده است. این بردهنّ هم باید بگوییم بثبوت حقّ لهم فی رجوع بجواز رجوعهنّ یک چیزی آنجا هم تقدیر باید بگیرد حق رجوعهنّ بحق ردهنّ یک چیزی بالأخره تقدیری باید گرفت که خود رد و مجرور

خب اینها همه خلاف ظاهر هست و توجیهات

سؤال:

پاسخ: احقّ بردهنّ که این نگفته است. عرض کنم

نه حالا آن دیگر یک به اصطلاح احقّ بها بهنّ را بگوییم به

آیا قرینه ای چیزی

نه مقدّر باید یک چیزی باشد که به ذهن خطور کند. نسبت به این زن حق دارد نسبت به خود زن

ببینید بحث استنتاع و امثال اینها یکی از آثار مترتب بر ازدواج است. اصل ازدواج یک نوع ارتباط با خود زن هست ولو اثر ظاهر ازدواج است نمی خواهیم بگوییم یک اثر پنهانی هست و امثال اینها. ولی این که این را به آن چیز کنیم بگوییم به وسیله ردی که هست اینها می توانند مباشرت کنند دیگران آن خب دیگر بنابراین این جور به اصطلاح معنا کردن ها اینها تکلّفاتی هست که باید دید. یک موقعی هست ما می گوییم چاره این داریم هیچ راه حلی برای احق تفصیل نداریم به این تکلفات قائل شویم خب شما احق را به معنای حقیق بگیرید روشن تر از این همه این حرف ها هست. یعنی تفسیری که خیلی ها می گویند که افعل تفصیل در آن نخوابیده ست خیلی بد تر از این چیز نیست. آن هم تأویل و تکلّف و امثال اینها هست این تکلیفی که در این احتمال هست کمتر از تکلفی که در کلمات آقایان دیگر هست نیست. حالا اینجا من اجازه بدهید یک عبارتی در قرطبی در جامع للاحکام القرآن دارد آن من تصور می کنم که آن هم روح مطلبش شبیه مطلب مرحوم آقای طباطبایی هست. با یک مقداری تفاوت در ریزه کاری ها. ایشان در جامع للاحکام القرآن جلد 3 صفحه 82 یک سری مسائل را مطرح می کند

العاشر لفظ احق یطلق عند تعارض حقین و یترجح احدهماد فالمعنا حق الزوجه فی مدت التربّص احقّ من حقّها بنفسها. این مفضل علیه را خود زن گرفته است. می گوید که این که شوهر حق دارد این حقش از حق زن بیشتر است. چرا؟

فانها انما تملک نفسها بعد انقضاء عده

شوهر همین الآن حق د ارد ان بعدا حق دارد. علّت احق بودنش که می گوید این حقش فوری است ان حقش متأخر است. امثال اینها. حالا من این را هم اضافه کنم و این فوریت منشأ می شود که اگر شوهر این حق را اعمال کند مانع فعلیت پیدا کردن آن حق شود. این تعبیر للسبق الزوجیه من فکر می کنم در کلام علامه طباطبایی که عبارت بود مراد از سبق الزوجیه این است که آن زوجه چون حقش الآن است حق زن اگر بخواهد اعمال کند بعد ایام عده هست حق خطاب و اینها اگر شوهره آن حقش را اعمال کند مانع اعمال حق توسط سایر خطاب می شود. در عبارت مرحوم آقای طباطبایی هم فکر می کنم این را ایشان می خواهند بگویند این هم روحش همین مطلبی هست که مرحوم اقای طباطبایی بیان می کنند می گوید

و مثل هذا قوله علیه السلام ... احقّ بنفسها من ولیّها

و حالا این مثل هذا اش چه ارتباطی با چیز دارد احقّ بنفسها من ولیها این را من خیلی نفهمیدم که ارتباط این بالا و پایینش با هم دیگر چه ارتباطی دارد. چون می گوید کسی که

سؤال:

پاسخ: می گوید عیّم کأنه ولی اش حق دارد عیّم هم حق دارد. ولی عیّم کی حق پیدا می کند؟ حالا آن زن بعد از این که از عده خارج شد حق پیدا می کند شوهر همین الآن حق دارد زنه بعد از خروج از عده حق پیدا می کند. این را ممکن است بگوییم این احق به اعتبار این که این حقش همین الآن هست و مانع حق آن یکی است. ولی العیّم احقّ بنفسها من ولیها نمی دانم نشد مراجعه کنم که ایشان این را چطوری تفسیر می کند که ارتباط صدر و ذیل را

حالا آنها بماند.

سؤال:

پاسخ: عیّم یعنی سیّب. این در مقابل بکر است. دختری که بکر باشد این ازدواجش متوقف بر اجازه ولیّ است. ولی اش باید اجازه دهد. ولی عیّم کسی که شوهر کرده است و علی السیّبه است این سیّبه احقّ بنفسها من ولیّها. دیگر ولی کاره ای نیست. این احقّ هست. این جا در آن جا احق را ایشان چطوری معنا کرده است من نمی دانم. عبارت و قد تقدّم اش را نشد پیدا کنم ببینم که کجا کامپیوتر دستم نبود خود کتاب را نگاه می کردم این است که نفهمیدم که مراد ایشان چیست. خب حالا این یک تکه ای این بحث ها من حالا آدرس بعضی از چیزها را بگویم این بحثش را فردا ادامه می دهیم.

در تفسیر فخر دو معنا اینجا در مورد این جواب این سؤال کرده است در ذیل این ایه در کتاب اسئله القرآن المجید و اجوبتها هم یک سری معناهایی بر این کرده است. در حاشیه شهاب بر تفسیر بیضاوی هم یک سری معانی بر این کرده است اینها را ملاحظه فرمایید ما فردا در موردش صحبت می کنیم.

سؤال:

پاسخ: آن هم فردا می گویم من یک مطلبی از حاشیه شهاب نقل کرده بودم که اشتباه کرده بودم اول درس یادم بیاندازید بگویم که حاشیه شهاب مطلبش چه بود و من یک قدری سریع نگاه کرده بودم اشتباه کردم در نقل.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد